

# اختلال در نظام هنجاری

مقدمه:

کتاب «جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی معاصر در ایران» از ده - یازده فصل تشکیل شده است. فصل اول، ذکر «عوامل مؤثر بر طرح مسأله اجتماعی در دنیای معاصر» است. فصل دوم با نام «تیین مسأله اجتماعی»، مروری است بر نظریات جامعه‌شناختی موجود در این مبحث و توضیح رویکردهای کارکردگرایی و انتقادی به مسأله اجتماعی. در فصل سوم بر «نقش جامعه‌شناسی در فرآیند بحران‌های اجتماعی جامعه دینی» نظری افکنده می‌شود. موضوع چهارمین فصل «الگوهای نوسازی و نقش آنها در ایجاد مسایل اجتماعی» است و در آن به رویکرد دو مکتب نوسازی و وابستگی به توسعه و توسعه نیافتگی و نیز برخی پیامدهای توسعه وابسته در بروز مسایل اجتماعی توجه می‌شود. از فصل پنجم تا دهم، در هر فصل یک مسأله اجتماعی به بررسی و تحلیل گذاشته شده است. این مسایل عبارتند از: تعارض ارزشهای اجتماعی و بحران هویت؛ تبیین جامعه‌شناختی تقدم منافع فردی بر مصالح جمعی در ایران؛ نابه‌سامانی اجتماعی یا سازگاری عرفی؛ تهاجم فرهنگی به عنوان یک مسأله اجتماعی؛ ارزش‌های اجتماعی و اخلاق کار در ایران؛ و پیامدهای فرهنگی - اجتماعی مهاجرت‌های روستایی. یازدهمین فصل کتاب، نقدی است بر کتاب «جامعه‌شناسی اجتماعی جوانان».

در این نوشتار، ابتدا مفهوم مسأله اجتماعی و تعاریف و تئوری‌های آن را، آن گونه که در کتاب آمده است، بررسی می‌کنیم و نکات و ایراداتی که در آن‌ها به نظر می‌رسد برمی‌شمریم. سپس نگاهی داریم به خصلت‌ها و ویژگی‌های جامعه‌ی ایران از نگاه نویسنده کتاب و آن چه در این باره به نظر می‌رسد که از قلم افتاده است. بخش سوم کنکاشی است در آن چه در کتاب از بی‌نظمی‌ها و اختلالات جامعه ایران گفته شده؛ که مهم‌ترین آن «اختلال در نظام هنجاری و ارزشی» است. در انتها نیز چند نکته کلی یادآوری شده است.

## ۱- مسأله اجتماعی

### ۱.۱. تعریف:

موضوع کتاب، «جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی معاصر در ایران» است. برای پرداختن به این موضوع، اول باید بدانیم «مسأله اجتماعی» یعنی چه:

«مسأله اجتماعی یا بحران اجتماعی، حالتی است که یک نظام اجتماعی در پاسخ به تغییرات تند محیطی دچار سوء یکپارچگی می‌شود و حداقل سازگاری متقابل میان اجزاء تشکیل‌دهنده آن با ساختارهای اساسی‌اش در معرض تهدید قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر مسأله اجتماعی... عبارت است از عدم تعادل ساختاری درون یک نظام اجتماعی.» (ص ۲۸) در جای دیگر از قول مرتن، مسأله اجتماعی یا سوء یکپارچگی، وضعیتی دانسته شده که در آن تعادل ساختاری در تهدید قرار گرفته باشد؛ شرایطی که در آن بر وسایل نهادی شده کمتر از اهداف نهادی شده تأکید شود؛ که یک وضعیت آرمانی تصویر و تبلیغ شود اما راه‌ها و ابزار نیل به آن فراهم نباشد. (ص ۳۳) برخلاف این نقل قول، به نظر می‌رسد در نگاه مرتن تنها بزرگ‌تر شدن هدف‌ها از وسیله‌ها نیست که

○ محمدرضا کلاهی

دانشجوی کارشناسی ارشد پژوهشگری  
دانشگاه تهران



○ جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی معاصر در ایران

○ سعید معیدفر

○ انتشارات سرزمین ما

○ ۱۳۷۹، ۲۶۷ صفحه، ۲۰۰۰ نسخه

سوء یکپارچگی می آورد؛ گاه عکس آن هم رخ می دهد. مثلاً در مناسک گرای، بر وسایل نهادی شده تأکید می گردد، و از آنها با وسواس و به افراط استفاده می شود، اما نه برای رسیدن به یک هدف نهادی؛ وسیله ای به کار می رود، بی توجه به کاربرد و هدف آن. (ص ۳۶) باز در نوعی دیگر از رفتار انحرافی، نه هدف پذیرفته می شود نه وسیله. سوء یکپارچگی ای که از ضعف هدف و هم وسیله نشأت می گیرد و دو نوع رفتار انحرافی انزواطلبی و شورش را پدید می آورد. (صص ۳۶، ۳۷) بنابراین از چهار نوع رفتار انحرافی که مرتن دسته بندی کرده است، تنها یک نوع آن از بزرگ نمایی هدف و نبود وسیله متناسب با آن برمی خیزد و در سه نوع دیگر ضعف یا حذف هدف نیز دخالت دارد. نکته ی دیگر آن که به گفته ی کتاب، مناسک گرایان که معمولاً در سازمان ها و نهادهای اجرایی کار می کنند و خود از طریق این نظام امکان رسیدن به اهداف را ندارند، با مانع تراشی و بزرگنمایی غیراصولی هنجارها در

نظام اداری و اجرایی دیگران را که امکان رسیدن به اهداف اجتماعی را دارند از این کار بازمی دارند. بسیاری از نظام های بوروکراتیک در کشورهای در حال توسعه و حتی توسعه یافته عملاً دچار مشکل بوروکراسی هستند. (ص ۳۶) به نظر می رسد مناسک گرای مورد نظر مرتن نه محدود به سازمان های اداری و اجرایی، که مفهومی عمیق تر و «اجتماعی تر» از آن باشد؛ این مفهوم بیش از آن که مربوط به امور اداری و سازمان های اجرایی باشد، مفهومی است برای تحلیل مسایل اجتماعی و هنجاری موجود در سطح جامعه. به عنوان مثال: مهمانی رفتن و مهمانی دادن، رفت و آمد با خویشان و اقوام، یک وسیله نهادی است برای رسیدن به هدفی نهادی که ایجاد دوستی، محبت و تفاهم و همبستگی میان شبکه های دوستانه و خانوادگی است. اما در بسیاری موارد، تأکید یک جانبه بر این ابزار آن را تبدیل به مراسمی پرتکلف و مشکل آفرین نموده است که صرفاً برای «ادای رسم» به جا می آورند.



## رها شدن فرد

و بدون راهنما ماندنش،

عدم جذب فرد در درون نظام اجتماعی

به دلیل بی اعتبار شدن هنجارها،

گریز از جامعه به شیوه های گوناگون

مانند اعتیاد، فرار از کار، خودکشی،

بیماری های عصبی و روانی، عدم توفیق

در دستیابی به هدف های فردی و اجتماعی

و... از پی آمدهای فردی انومی اند



تعریف دیگری از مسأله اجتماعی از نظریه پارسونز آورده شده است: «یک نظام اجتماعی از آنجا که دایم در مسیر تغییرات بدون وقفه ی محیط قرار می گیرد و در ضمن از دو سو از جریان انرژی و اطلاعات متأثر است، پیوسته ممکن است دستخوش وقفه در جریان تبادل انرژی و اطلاعات، و در نتیجه دچار عدم تعادل ساختاری شود. این وقفه اگر مدتی به طول انجامد خورده نظام ها کم کم یا یکدیگر نامتجانس می شوند و این فرآیند، عدم تعادل ساختاری را تا سرحد بروز مسأله و بحران اجتماعی تشدید می کند.» (ص ۵۴)

مسأله اجتماعی از نگاه انتقادی ها نیز مطرح شده اما از این منظر تعریف روشنی درباره مسأله اجتماعی ارائه نشده است.

## ۲.۱. عوامل مؤثر بر پیدایش

مسأله اجتماعی:

عوامل مؤثر بر پیدایش مسأله اجتماعی به سه دسته تقسیم شده اند: «۱- تحولات معرفتی و تجدید نظری که در بنیادهای اندیشه و تفکر بشر اتفاق افتاد. ۲- تحولات اجتماعی و

دگرگونی هایی که در بنیاد نظم و سازمان اجتماعی رخ داد. ۳- تحولات جمعیتی و تغییراتی که هم از نظر بُعد و هم جابه جایی های جمعیت پدید آمد.» (ص ۱) توضیحاتی که درباره این عوامل داده شده نشان می دهد که آنها، اغلب علل بروز مسأله در اروپای قرن ۱۹ هستند. مثلاً درباره عامل دوم گفته شده که شرایط جدید در صحنه ی زندگی مادی موجب بالا رفتن سطح انتظارات عمومی از زندگی و زیر سؤال رفتن امتیازات همیشگی و اشرافی و طبقاتی می شود. نظم اجتماعی که هزاران سال مبتنی بر اراده سلطان و پذیرش مطلق آن استوار شده بود در هم شکسته می شود. شکسته شدن نظم قرون، گرایش به انقلاب های اجتماعی را تقویت می کند: انقلاب های فرانسه، اروپا و آمریکا، انقلاب های مارکسیستی، انقلاب ها و جنبش های اجتماعی کشورهای در حال توسعه. انقلاب آشفتنگی و بی نظمی به وجود می آورد؛ هنجارهای قبلی را درهم می ریزد و هنجار جدیدی جایگزین نمی کنند؛ و پس از آن طیف وسیعی از رفتاری های اجتماعی پدید می آید و مسایل و بحران های اجتماعی



افزایش می‌یابد. (صص ۶-۸) این‌ها تصویر اروپای قرن نوزده است. اروپا و امریکای امروز با مسایلی متفاوت روبه‌رو هستند. مسایل کشورهای جهان سوم، هم در گذشته و هم در حال باز هم متفاوت‌تر بوده است. انقلاب‌ها و جنبش‌های رهایی بخش در کشورهای جهان سوم با انقلاب‌های ناشی از تحولات صنعتی و معرفتی غرب فرق داشته‌اند؛ و در هر حال مسایل این کشورها از مشکلات ناشی از آن انقلاب‌ها گذشته است. به علاوه ایران و مسایل آن با همه این‌ها نیز متفاوت است. ایران، مستعمره و انقلاب ایران ضداستعماری نبوده است؛ و این نکته که تا چه حد این انقلاب موجب سستی هنجارها شده، جای سؤال دارد.

در میان تعاریف مسأله اجتماعی، «بی‌نظمی» و «خروج از تعادل» بین همه مشترک است. پس در تعقیب مسأله اجتماعی و چند و چون آن در ایران باید به دنبال بی‌نظمی‌ها و نامتعادلی‌ها بود. اما قبل از این هنوز گام دیگری لازم است:

## ۲. جامعه‌ی ایران

وقتی سخن از «جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی» ایران باشد، گام بعدی، نیل به شناخت، ادراک و تصویری کلی از جامعه ایران و ویژگی‌ها و خصوصیات آن است. پس از رسیدن به چنین دریافتی می‌توان با نگاه به آن تصویر کلی، بی‌نظمی‌ها و به عبارت دیگر مسایل اجتماعی را دید و علت‌هایش را فهمید. اگر مسأله اجتماعی را خلل در نظم اجتماعی بدانیم، اول باید دانست که پایه‌های نظم در جامعه موردنظر بر چه بنیادهایی مبتنی است. پس از این مرحله می‌توان به جست‌وجوی نقصان‌هایی رفت که در این بنیادها افتاده و آن پایه‌ها را متزلزل کرده است. گرچه بحث از ویژگی‌های جامعه ایران در خلال بحث‌ها آمده، اما در کتاب، بخشی مستقل برای چنین منظوری وجود ندارد. تصویری کلی و منسجم از اوضاع و احوال جامعه ایران در هیچ جای کتاب ترسیم نشده که به کمک آن بتوان جایگاه هر مسأله اجتماعی را در کلیت جامعه مشاهده کرد و تأثیر مسأله را بر کلیت و کلیت را بر مسأله تشخیص داد. بدین ترتیب، فصول در یک بستر یکپارچه و مرتبط با هم سیر نمی‌کنند و این امر گاه باعث بروز تناقضاتی میان برخی فصول نیز شده است که به آن اشاره خواهد شد.

### ۱.۲. جامعه‌ی ایران، یک جامعه‌ی دینی

دینی بودن، یکی از ویژگی‌های جامعه ایران است؛ جامعه‌ای با مردمان و حکومت دینی. دین تا اعماق هنجارها، سنت‌ها و اعتقادات ایرانیان نفوذ کرده و با زندگی آنان در آمیخته، و به صورت مختلف با نشیب و فرازهای حکومت و سیاست ایران همراه بوده است؛ اگر مسأله اجتماعی را خلل در نظم اجتماعی بدانیم، باید دانست که نظم اجتماعی در این جا نظمی است مبتنی بر دین و هنجارهای دینی. پس مطالعه‌ی جامعه‌ی ایران بی‌توجه به این خصلت اساسی، مطالعه‌ای ناقص و ناکام خواهد بود. فصل «نقش جامعه‌شناسی در فرآیند بحران‌های جامعه دینی» به این خصلت مهم جامعه ایران توجه کرده اما هدف موردنظر را برنیاورده است. در این فصل نویسنده پس از بخشی با عنوان «تعریف مسأله اجتماعی» (که البته در آن چنین تعریفی ارائه نشده) به بررسی نگاه

اسلام به ارزش و انواع ارزش‌ها پرداخته است. به این ترتیب موضوع مورد مطالعه، «دین اسلام» و نظر او درباره برخی مسایل است و نه «جامعه» و جایگاه دین در آن. آن چه موضوع مطالعه جامعه‌شناسی است، «جامعه» است. «دین» موضوع مطالعه علوم دینی، کلام، فقه و مانند اینهاست. به عبارت دیگر فصل مذکور از موضوع خارج شده و به بحثی دیگر پرداخته است.

### ۲.۲. جامعه‌ی ایران در مسیر نوسازی

«در حال گذار بودن» ویژگی دیگر جامعه ایران است. نوسازی به درستی یا با نقص و ایراد، به هر حال ایران را درگیر خود کرده؛ چیزهایی را از بین برده، چیزهایی ساخته و در چیزهایی تغییر و دگرگونی پدید آورده است. ایران امروز نه جامعه‌ای سنتی است نه مدرن. پس «به منظور درک دگرگونی‌های ساختاری در جامعه و تحلیل [مسایل مختلفی همچون] مسأله مهاجرت‌های ناشی از این‌گونه دگرگونی‌ها لازم است تحولاتی که در چند دهه اخیر در نظام اقتصادی - اجتماعی کشورهای در حال توسعه اتفاق افتاده و استراتژی‌ها و نظریه‌های توسعه‌ای که موجب این تحولات گردیده» بررسی شود (ص ۸۷) این موضوع، هدف فصل چهارم است. اما در این فصل، به‌ویژه از بخش «سایر پیامدهای فرهنگی



همچنین ایران جامعه‌ای است متکی بر درآمد نفت: «جامعه نفتی». وجود درآمد مستقل نفت برای دولت و عدم وابستگی مادی به مالیات شهروندان، عدم وابستگی‌های دیگری به همراه می‌آورد؛ حکومت، الزامی برای پاسخگویی به شهروندان ندارد پس سیاست همواره گرایش به انحصار و حداکثری شدن دارد. در جامعه ما میان اجزا و عناصر ارتباط کارکردی و ارگانیک وجود ندارد. مجموعه‌ای از اجزاء منفصل و جداگانه که هیچ یک خاصیتی نه برای دیگران دارد و نه - در نتیجه - برای کل. اما در این صورت جامعه چه‌گونه به حیات خود ادامه می‌دهد؟ چه عاملی آن را سرپا نگه می‌دارد؟ آن عامل، نفت است. نفت مانند یک منبع تغذیه‌ی بیرونی، به تنهایی انرژی لازم را برای ادامه حیات تک تک اجزا فراهم می‌کند. در واقع اجزا به جای آن که در شبکه منسجمی از ارتباطات درونی به یکدیگر وصل باشند، هر یک به تنهایی در یک ساختمان ستاره‌ای به مرکز (نفت) متصل‌اند. در بررسی مسایل اجتماعی ایران (به ویژه مثلاً در فصل «اخلاق کار»)، این‌ها فرضیاتی قابل تامل‌اند. خصایص سیاست در ایران ویژگی مهم دیگری از جامعه ایران است: الیکارشیکی بودن سیاست، سیاست حداکثری، شکاف دولت - ملت و... اینها هم خود مسأله اجتماعی‌اند و هم منشأ بسیاری از دیگر مسایل‌اند. جوانی جمعیت، در معرض ارتباطات جهانی بودن، وجود نهاد قوی دین با سازمان دینی ویژه‌ای به نام روحانیت که مشابه آن در جوامع دیگر وجود ندارد و تأثیرات عمده‌ای در تحولات اجتماعی ایران داشته است؛ و... همگی از ویژگی‌های خاص ایران‌اند که لازم است در نظر گرفته شوند.

### ۳- اختلال در نظام هنجاری و ارزشی

در کتاب حاضر گرچه چند مسأله، هر یک جداگانه مورد بررسی قرار گرفته و رابطه میان آنها و علل مشترکی برای آنها جست‌وجو نشده اما مهم‌ترین وجه اشتراک‌شان را شاید بتوان به طور کلی، «اختلال در نظام هنجاری و ارزشی» یا در بعضی موارد تعارض هنجارها و ارزش‌ها دانست. به نظر می‌رسد این موضوع از نگاه نویسنده علت بسیاری از مشکلات اجتماعی ایران است، که همه مسایل مطرح شده در کتاب یا ناشی از آن‌اند یا به شدت مرتبط و درگیر با آن. در فصل «تعارض ارزشهای اجتماعی و بحران هویت»، بحران هویت یک مسأله اجتماعی دانسته شده که هنگامی بروز می‌یابد که به واسطه تعارض شدید ارزش‌های اجتماعی در جامعه‌ی کلی، افراد جامعه به جای داشتن هویتی منسجم به گروه‌های متباینی تقسیم شده، هر یک به تقلید کورکورانه از شخصیتی غیرواقعی و ناسازگار با واقعیت ملموس‌شان مشغول باشند (ص ۱۴۵). در فصل «تبیین جامعه‌شناختی تقدم منافع فردی بر مصالح جمعی»، از شرایطی سخن گفته شده که در آن مصالح فرد و جامعه در تنازع با یکدیگر قرار می‌گیرند و بی‌نظمی و نابسامانی عمومیت می‌یابد. این وضع «آنومی» خوانده شده؛ وضعیت شکسته شدن حرمت و اعتبار هنجارهای مرسوم، و نادیده گرفته شدن حقوق اجتماعی در راه تحقق منافع فردی. (ص ۱۹۳) موضوع اصلی فصل «نابسامانی اجتماعی یا سازگاری عرفی» بی‌اعتباری قوانین و هنجارهای رسمی، و در مقابل آن رواج و عمل به هنجارهای غیررسمی است. فصل «تهاجم فرهنگی به عنوان یک مسأله اجتماعی» از عنوان آن پیداست که ماهیتی فرهنگی دارد. آخرین فصل نیز در بحث از «مهاجرت‌های روستایی» باز مسایل

اجتماعی فرآیند نوسازی در کشورهای در حال توسعه» به بعد، بحث فقط مربوط به کشورهای شرق آسیا و کاملاً خاص است؛ و تقریباً هیچ قسمتی از آن قابل تعمیم به ایران نیست. به این بخش تنها به عنوان مرور ادبیات و تجربیات نوسازی سایر مناطق جهان می‌توان نگریست. در انتهای این فصل، بخشی با عنوان «راه‌حل‌ها» آمده است که در آن در واقع راه‌حلی ارائه نشده؛ بلکه بیان دوباره مشکلات است و توصیه به دوری از آنها.

### ۳-۲- آن چه در گفته‌ها نیامده بود

غیر از این موارد، جامعه ایران ویژگی‌های مهم دیگری نیز دارد که ندیدن آنها امکان تحلیل درست مسایل را از محقق می‌گیرد: «تجربه‌ی انقلاب»، یک ویژگی مهم است. انقلاب، نظم قدیم را در همه ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی،... برهم ریخته و نظم جدیدی جایگزین کرده است. بسیاری از خصلت‌های جامعه ایران امروز تحت‌تأثیر انقلاب شکل گرفته و بدون توجه به آن، مطالعه‌ی جامعه‌ی ایران ناقص خواهد بود. «جنگ دیدگی» ویژگی دیگری است که علاوه بر اثرات فیزیکی و مادی، یک مجموعه واژگان، یک نظام رفتاری و یک نظام معنایی ویژه پدید آورده و بدین ترتیب فرهنگی خاص ایجاد کرده است.



فرهنگی را با اهمیت می‌بیند.

مدرنیته و نوسازی که گاه خود علت بروز اشکال در نظام ارزشی و هنجاری دانسته شده دیگر دغدغه اصلی دکتر معیدفر است. «استراتژی‌های نوسازی که الگوی اصلی اصلاحات اقتصادی اجتماعی در کشورهای در حال توسعه در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی بوده است، موجب ایجاد عدم تعادل ساختی عمده‌ای در نظام اقتصادی اجتماعی کشورهای مزبور و برهم زدن رابطه کارکردی شهر و روستا و مناطق این کشورها در نظام اجتماعی پیشین شده است.» (ص ۱۱۲) در جای دیگر از پیامدهای ناخوشایند اجرای برنامه‌های نوسازی برای کشورهای آسیای جنوب شرقی سخن به میان آمده و به نظر می‌رسد نویسنده از این بحث برای بررسی عواقب نوسازی در ایران بهره گرفته است: «درواقع در این منطقه علیرغم موفقیت‌های اقتصادی، مشکلات فزاینده‌ای نیز ایجاد شده است که عبارتند از: بحران هویت، فاصله بین فقیر و غنی، شدت یافتن تضادهای بین نژادی، پیدایش حکومت‌های فراقدرتمند، غرب‌زدگی و... مسایل فوق بی‌شک احتیاج به راه‌حل دارند. راه‌حلی که بیش از یک درمان موقتی است، زیرا ریشه همه آنها در فرهنگ است. پس باید به ابعاد فرهنگی تغییرات ایجاد شده توجه جدی شود.» (ص ۱۱۹) تاکید بر اهمیت نظام فرهنگی و هنجاری در جملات فوق مشاهده می‌شود. همگی مسایل کتاب را می‌توان به نحوی به این علت اصلی ربط داد. پس می‌توان موضوع کلی کتاب را توصیف، تبیین و توضیح پیامدها و عواقب این علت کلی دانست.

### ۱-۲- بحران هویت

۱-۱-۳- تعریف: در ابتدای فصل پنجم، بحران هویت چنین تعریف شده است: «از آنجا که مبدا هویت اجتماعی افراد از طریق تعلق به گروه‌های یک جامعه و ارزش‌های اجتماعی آن گروه‌هاست، بنابراین چنانچه گروه‌های اجتماعی در یک جامعه خاص ارزش‌هایی متجانس و همخوان یا نزدیک به هم داشته باشند، فردی که هویت خود را از گروه‌های متعدد عضویت می‌گیرد، دارای شخصیتی منسجم خواهد بود و هویت و این همانی او با ارزش‌های گروه‌هایی که متعلق به آن است دارای انسجام درونی خواهد بود. متقابلاً چنانچه ارزش‌های گروه‌های اجتماعی عضویت فرد با یکدیگر متعارض و متباین باشند، تبعاً فرد دچار تعارض نقشی و پایگاهی شده از روان‌پریشی، بی‌هویتی و شخصیت چندگانه رنج خواهد برد. چنین وضعیتی در جامعه را که اکثر افراد آن دچار روان‌پریشی، بی‌هویتی، یا چندگانگی در شخصیت باشند، مسأله اجتماعی با عنوان بحران هویت یا تعارض نظام ارزش‌ها نامیده‌ایم.» (ص ۱۴۳) و در جای دیگر: بحران هویت «شرایطی است که به واسطه تعارض شدید ارزش‌های اجتماعی در جامعه کلی، افراد جامعه به جای داشتن یک هویت منسجم به گروه‌های متباینی تقسیم شده و هر یک به تقلید کورکورانه شخصیتی غیرواقعی و ناسازگار با واقعیت ملموس‌شان مشغول باشند... همچنین تظاهرات متباینی که یک جامعه طی یک دوره تاریخی مشخص از خود نشان می‌دهد و هر زمان با مراجعه به بخشی از ارزش‌هایش به صورت متفاوتی خود را بروز می‌دهد.» (ص ۱۴۵) دو تعریف فوق با یکدیگر یکسان نیست. در اولی سخن از تعارض پایگاهی تک تک افراد

است. هیچ‌کس هویت ثابت و منسجمی ندارد. ولی در دومی هویت‌هایی معین و منسجم ولی معارض با یکدیگر وجود دارند که هر یک با تمسک به ارزش‌های خود، دیگران را به چالش می‌طلبند.

از بحران هویت در دو جای کتاب صحبت شده است. یکی بخشی از فصل سوم، هنگام مرور تجربیات کشورهای در حال توسعه و آسیای جنوب شرقی، و به عنوان پیامدهای نوسازی برای این کشورها؛ و دیگری در فصلی مستقل به نام «تعارض ارزش‌های اجتماعی و بحران هویت».

۲-۱-۳- بحران هویت در آسیای جنوب شرقی: این بحران، دوگانگی ناشی از ظهور ارزش‌های مدرن در کنار ارزش‌های سنتی در ژاپن و جوامع اقیانوس آرام است. در ژاپن اما، هم تکنولوژی جدید کاملاً جا افتاده و هم نهاد سنتی خانواده تأثیرات معنوی خود را دارد. مثلاً به یک دانش‌آموز ژاپنی یاد می‌دهند که قبل از امتحان به معبد برود و دعا کند. در میان آسیایان جنوب شرقی نیز اجزای هویتی سه‌گانه درگیر با یکدیگر، آرام آرام به مثلی تبدیل شده‌اند که متضمن سازگاری سه عنصر معرفت سنتی، شناخت غربی و آموزه‌های دینی است. پس در این جا هم درگیری عناصر هویتی قدیم و جدید به سازگاری سنت و مدرنیسم انجامیده است (صص ۱۲۲ و ۱۲۳) تا این جا مثل این که «هویت» دچار بحرانی نشده و آرامش برقرار است. اما در ادامه: «مشکل دیگری نیز مطرح می‌شود... مهاجرت از روستا به شهر» (ص ۱۲۳) و نهایتاً تا آنجا که، نسل اول مهاجران هنوز باورهای سنتی را باور دارند ولی نسل جوان آنها نه. پس «ارزش‌های کهن رو به فرسایش گذاشته است. اما آیا در ضمن این فرسایش زمینه‌های دیگر هویتی و ارزشی

## بسیاری از خصلت‌های جامعه ایران امروز تحت تاثیر انقلاب شکل گرفته و بدون توجه به آن، مطالعه‌ی جامعه‌ی ایران ناقص خواهد بود



ماشینیسم و از خودبیگانگی انسان عصر جدید است.» (ص ۱۴۶) این بحران هویت با آن تعریف از بحران هویت همخوانی ندارد. در آن تعریف، رویکردی کارکردگرایانه به کار رفته بود اما در اینجا با شیوه‌ای انتقادی بحث شده است.

**۳-۱-۴ - بحران هویت در ایران:** هدف نهایی فصل پنجم بررسی این بحران است. در این فصل پس از مرور ادبیات نظری و نگاهی به وضعیت این بحران در سایر کشورها، توصیفی از بحران هویت در ایران آورده شده. پس از آن نویسنده طی تحلیلی تاریخی، عناصر هویتی ایرانیان را در طول تاریخ از قبل از اسلام تا زمان حاضر جست‌وجو کرده است و در نهایت چند سطر دربارۀ علل مسأله، راه‌حل و نتیجه‌گیری آورده است. در بخش توصیف مسأله و برای نشان دادن وجود چنین مشکلی در ایران، آمار و نمودارهایی ارائه شده که نشان می‌دهد نمودار ارزش‌ها در ایران چندکوهانه است؛ چند مجموعه‌ی ارزشی متباین حاکم است، که گروه‌های هویتی متعارضی می‌سازد و بحران هویت ایجاد می‌کند. در تبیین این مسأله، یعنی توضیح دلیل چندکوهانه شدن نمودار هنجاری، پس از یک بحث تاریخی طولانی (که به اندازه حجمش به فهم موضوع کمک نمی‌کند) در آخر نتیجه آن شده است که علت مشکل، وجود سه دسته ارزش‌ها و هنجارهای متفاوت و متعارض در جامعه ایران است که در فرآیندی تاریخی به تدریج وارد شده نهادینه گشته‌اند: ارزش‌های ملی، ارزش‌های دینی، و ارزش‌های غربی. (ص ۱۹۰-۱۸۴) اما این خود مسأله است نه دلیل آن. دیگر آنکه در جای دیگری از کتاب در صحبت از جامعه ژاپن آمده است که در ژاپن امروز هر یک از این ارزش‌های سه‌گانه بدون تزاحم با یکدیگر در شخصیت یک ژاپنی جریان یافته و در جای خود ظهور و بروز می‌یابد و ژاپن موافقت بین سنت و مدرنیته را تجربه کرده است. (ص ۱۵۴) این به معنای آن است که میان آن سه نظام هنجاری تعارض ذاتی وجود ندارد. یعنی صرف وجود آنها در کنار هم در یک جامعه باعث بحران نخواهد شد. پس عوامل دیگری نیز باید دخیل باشند. عواملی که باعث می‌شوند حضور سه نظام ارزشی مختلف که در ژاپن با هم سازگارند در ایران بحران‌ساز شوند. آن عوامل چه هستند؟ پاسخی برای این پرسش در کتاب دیده نمی‌شود.

**۳-۲ - بی‌هنجاری یا سازگاری عرفی؟** فصل‌های ششم و هفتم کتاب به طور مشخص به مشکلات نظام هنجاری در ایران می‌پردازد. هدف فصل ششم «تبیین جامعه‌شناختی تقدم منافع فردی بر مصالح جمعی در ایران» است. در این فصل ابتدا صورت مسأله تشریح شده که عبارت است از شرایطی که میان حیات فردی و اجتماعی انسان تزاحمی جدی به وجود می‌آید، و افراد ارزش‌ها و هنجارها را نمی‌پذیرند و پیوسته حقوق یکدیگر را نقض می‌کنند. در بخش نظری برای تبیین این پدیده، مفهوم آنومی یا همان «بی‌هنجاری» مناسب دیده شده است. روایت دورکیمی از تعریف این مفهوم می‌گوید «نابسامانی یا بی‌هنجاری زمانی وجود دارد که معیارهای روشنی برای راهنمایی رفتار در حوزه معینی از زندگی اجتماعی وجود نداشته باشد... از هم‌پاشیدگی هنجارها... از هم‌پاشیدگی اجتماعی و ضعف پیوندهایی که فرد را به گروه مربوط می‌سازد...» (ص ۱۹۷) اما «در مجموع این مفهوم در سه رابطه در جامعه‌شناسی به کار رفته است: ۱ - شرایط اجتماعی که در آن بسیاری از افراد خود را در برابر قوانین و مقررات منحرف و متهمد بیابند. ۲ - شرایط و وضعیت

در میان آسیایان جنوب شرقی نیز  
اجزای هویتی سه‌گانه درگیر با یکدیگر،  
آرام آرام به مثلثی تبدیل شده‌اند که متضمن سازگاری  
سه عنصر معرفت سنتی،  
شناخت غربی و آموزه‌های دینی است



نمودار ارزش‌ها در ایران چندکوهانه است؛  
چند مجموعه‌ی ارزشی متباین حاکم است،  
که گروه‌های هویتی متعارضی می‌سازد  
و بحران هویت ایجاد می‌کند

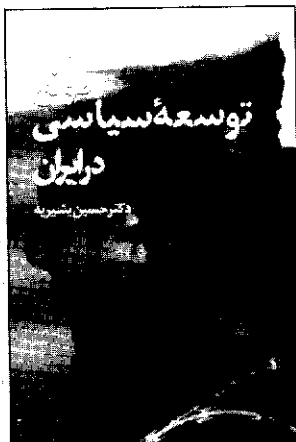
خودی در حال شکل گرفتن است یا نه؟ آیا با یک بحران هویت مواجه نیستیم؟... و به هر حال این بی‌ریشگی گاهی می‌تواند صورت‌های رادیکالی بیاید و پیامدهای خطرناکی داشته باشد...» (ص ۱۲۳ و ۱۲۴) به نظر نمی‌رسد که مهاجرت از روستا به شهر به تنهایی بتواند چنین «بحران‌آفرین» باشد. مشکل عمیق‌تر همان تقابل سنت و مدرنیسم است که آن هم در سطور قبل حل شده بود. پس این «بی‌ریشگی» از کجا آمده است؟ خصوصاً که نویسنده خود در سطرهای بعد برای همین هم راه‌حلی «سهل‌الوصول» ارائه داده است: «در جهان امروز ایجاد ثبات ملی از طریق وفاداری به جامعه امکان‌پذیر است و در این سطح هویت فرد را وابستگی به کشور تعیین می‌کند... می‌توان با سیاست ملی‌گرایی و کشوردوستی به سادگی مردم را حول منافع ملی بسیج کرد.» (ص ۱۲۴) البته این راه حل موجب گرایش افراطی ملی‌گرایی و دارای خطرات فراوان در عرصه بین‌المللی و در تضاد ملیت‌ها با یکدیگر دانسته شده است. (ص ۱۲۴) اما اینها دیگر به بحران هویت ربطی ندارد. تقابل هویت‌ها و تضاد آنها ویژگی ذاتی هویت و استقلال هویت است. غیر از این، افراط در هر چیزی می‌تواند مشکل‌آفرین و مساله‌ساز باشد. دلیلی ندارد که آن راه‌حل را به دلیل آن که می‌تواند گرایش‌های افراطی پدید آورد، یکسره نفی نماییم.

**۳-۱-۳ - بحران هویت در غرب:** مشکل اصلی در غرب «شدت یافتن بریدگی فرد از گروه‌های اجتماعی نخستین و پیوند خوردن او با گروه‌های اجتماعی عام‌تر در سطح ملی و سپس از میان رفتن تدریجی این پیوند و سرانجام اتصال هویت انسان به ماشین است. این بحران همان

○ موانع توسعه سیاسی در ایران  
○ دکتر حسین بشیریه  
○ گام نو  
○ ۱۳۸۱، ۱۷۶ صفحه، ۲۲۰۰

نسخه

دکتر بشیریه بر این کتاب قصد دارد موانع تاریخی و ساختاری توسعه سیاسی در ایران را بررسی نماید، البته نقطه‌ی تمرکز این بررسی از حیث تاریخی، دولت مطلقه‌ی پهلوی است و بررسی موانع توسعه سیاسی در دوران پس از انقلاب را به کتاب دیگری تحت عنوان «فرآیند گذار به دموکراسی در ایران: انگیزه‌ها و موانع» که به زودی



انتشار خواهد یافت واگذار کرده است.

در این نوشته مؤلف ابتدا با دیدی انتقادی به نقد و بررسی برخی از نظریات رایج به علل و عوامل توسعه‌ی سیاسی می‌پردازد و سپس هدف توسعه سیاسی را گسترش مشارکت و رقابت گروه‌های اجتماعی در زندگی سیاسی تعریف می‌کند و در راستای این تعریف سه مانع عمده برای عدم توسعه سیاسی در ایران را نام می‌برد و هر کدام را به طور مختصر شرح می‌دهد. دکتر بشیریه ساختار قدرت سیاسی در ایران را اولین مانع توسعه سیاسی می‌داند به همین دلیل به تحلیل ساخت قدرت سیاسی می‌پردازد.

ابتدا به بررسی اجملی ساخت قدرت سیاسی در نظام سنتی ایران می‌پردازد که نوعی حکومت ملوک‌طوایفی و از حیث شیوه‌ی اعمال قدرت استبدادی است و به دلیل همین استبداد، استبداد ایرانی - معتقد است هیچگاه اثراقت مستقل و واحد مصونیت حقوقی که بتواند از لحاظ قانونی محدودیتی در مقابل پادشاه ایجاد کند مجال پیدایش نیافت.

وی سپس جوهر تاریخ سیاسی معاصر ایران را کوشش برای ایجاد ساخت دولت مدرن مطلقه در درون یک جامعه مدنی ضعیف می‌داند و به تحلیل نظام سیاسی قاجاریه می‌پردازد و گروه‌های عمده‌ی قدرت در این نظام را رؤسای عشایر، علما و روحانیون و تجار معرفی می‌کند. و به بررسی نفوذ هر کدام می‌پردازد. مؤلف در ادامه انقلاب مشروطه را پایان عصر استبداد سنتی و آغاز تکوین ساخت دولت مدرن مطلقه و نظام رضا شاه را نخستین حکومتی می‌داند که ساخت دولت مطلقه را ایجاد کرد. وی سپس به بررسی ساخت قدرت سیاسی در ایران می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که این ساخت با مقتضیات توسعه سیاسی تعارض دارد. به همین دلیل به بررسی ابزارهای قدرت دولت مطلقه که عبارت از حزب دربار، ارتش، منافع نفتی و بوروکراسی می‌باشد می‌پردازد و تأثیر هر کدام را در کاهش مشارکت و رقابت سیاسی بیان می‌کند و در انتها متوجه ساخت قدرت و توسعه‌ی اقتصادی می‌شود و می‌گوید در ایران دولت‌ها به بهانه‌ی توسعه‌ی اقتصادی تمرکز خود را بر منابع قدرت افزایش می‌دهند و اضافه می‌کند حتی اگر بپذیریم که توسعه‌ی اقتصادی به هرحال مستلزم انباشت سرمایه و افزایش ظرفیت تولیدی است ولی هیچ‌گونه رابطه‌ی منطقی میان توسعه‌ی اقتصادی و تمرکز منابع قدرت در دست حکومت وجود ندارد.

نومین مانع توسعه‌ی سیاسی در ایران به نظر مؤلف چند پارگی‌های اجتماعی است. در این بخش مؤلف پس از بررسی انواع شکاف‌ها و تعارضات اجتماعی در ایران برخی از شکاف‌ها را قابل حل می‌داند و آنها را مانع عمدی بر سر راه توسعه‌ی سیاسی، رقابت و مشارکت نمی‌داند همانند چندپارگی‌های قومی و زبانی و مهم‌ترین شکاف اجتماعی و فرهنگی در ایران را تعارض سنت و نوگرایی یا تمدن غربی و اسلامی می‌داند و به این نتیجه می‌رسد که این‌گونه چندپارگی‌ها همانند احساس تعلق به دو تمدن آشنی ناپذیراند زیرا کل زندگی و تفکر فرد را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. آخرین عامل ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی حاکم است. وی فرهنگ سیاسی ایرانیان را آمریت یا تبعیت می‌داند که در برابر فرهنگ مشارکت قرار دارد. به نظر وی ساخت قدرت به گونه‌ای است که فرهنگ تبعیت را تولید و تبلیغ می‌نماید و در آخر بی‌تفاوتی، بی‌اعتمادی و بدبینی سیاسی را از ویژگی‌های عمده‌ی فرهنگ سیاسی تبعیت ذکر می‌کند.

اجتماعی که در آن هنجارها در تنازع با یکدیگر باشند، و افراد به سختی بتوانند بین خواسته‌ها و توقعات متناقض محیط آشتی و سازگاری ایجاد کنند. ۳- وضع یا شرایطی اجتماعی که اساساً فاقد هنجار باشد.» (ص ۱۹۸) این پدیده دارای تبعات فردی و اجتماعی دانسته شده: سستی همبستگی اجتماعی، بی‌نظمی یا رفتارهای ضداجتماعی (ضداجتماعی یعنی چه؟)، عدم پذیرش هنجارها از سوی افراد (این همان تعریف آنومی است)، پایمال کردن افراد حقوق فردی و اجتماعی را (این هم در تعریف آمده بود)، طغیان و سرکشی و گسترش خشونت و انواع جرایم و انحرافات اجتماعی، و تبدیل افراد مفید و مؤثر به افراد مضر و مخل رشد و توسعه اجتماعی از پی‌آمدهای جمعی این پدیده‌اند. رها شدن فرد و بدون راهنما ماندنش، عدم جذب فرد در درون نظام اجتماعی به دلیل بی‌اعتبار شدن هنجارها، گریز از جامعه به شیوه‌های گوناگون مانند اعتیاد، فرار از کار، خودکشی، بیماری‌های عصبی و روانی، عدم توفیق در دستیابی به هدف‌های فردی و اجتماعی و... از پی‌آمدهای فردی آنومی‌اند. نویسنده از یک سو در این فصل شرایط ایران امروز را شرایطی آنومیک توصیف می‌کند: «اجرای برنامه‌های مدرنیزاسیون در ایران، جامعه را در یک وضعیت انتقالی قرار داده و شتاب تغییرات... و نیز ناموزونی تغییرات در کلیه بخش‌های اجتماعی، شرایط آنومیک سالهای اخیر را شدت بخشیده است، به گونه‌ای که ایران در شرایط فعلی بحرانی‌ترین وضع را از نظر آنومیک پشت سر می‌گذارد» (صص ۲۰۵ و ۲۰۶) اما در فصل بعدی این نظر خود را نقض می‌نماید: «... شرایط فعلی ایران را نمی‌توان با کاربرد این مفهوم [آنومی] توضیح داد... وضعیت تاریخی، اجتماعی ایران تاکنون به گونه‌ای بوده است که با غلبه‌ی روح جمعی ناشی از گروه‌های کوچک، هنجارهای اجتماعی در سطوح خرد از اعتبار بالایی برخوردار بوده‌اند... ما در جامعه ایران با مسأله‌ای به نام نابسامانی اجتماعی یا بی‌هنجاری روبرو نیستیم، بلکه با پدیده‌ای به نام «سازگاری عرفی» روبرو هستیم.» (ص ۲۱۲)

#### ۴- اشکالات عمومی و شکلی

۴-۱ - بسیاری از فصول کتاب موضوعاتی مشترک یا مرتبط با هم دارند به نحوی که می‌شد در یک بخش یا مجموعه واحد به آنها پرداخت، که مقدمه و ادبیات نظری و نتیجه‌گیری یکسانی داشته باشد و علل و عوامل مشترک آنها و چگونگی برآمدن مشکلات متعدد از علت واحد یک جا بررسی شود و ارتباط مسایل با یکدیگر روشن گردد. برای مثال فصل‌های ۵، ۶، ۷ و ۸ درباره مسایلی هستند که همگی ریشه در اختلالات نظام هنجاری دارند. بخش‌های نظری که در ابتدای این فصول آمده مشابه و گاهی یکسان و تکراری است. همه‌ی این مسایل علل و عواقب مشابهی دارند و بر یکدیگر اثر می‌گذارند.

۴-۲ - جای یک مقدمه شدیداً خالی است. مقدمه‌ای که در آن موضوع و منظور کتاب توضیح داده شود، اهمیت موضوع و لزوم توجه به آن تشریح گردد، معلوم شود که از میان مسایل مختلف اجتماعی، چرا این مسایل خاص برگزیده شده‌اند، روش و رویکرد نویسنده روشن شود، سطح بررسی مسأله تعیین گردد و...

۴-۳ - نویسنده در فصول مختلف کتاب روش و روند یکسانی در تحلیل مسایل گوناگون ندارد. در برخی موارد، تحلیل یک مسأله خاص نیز ساختار منسجم و روشنی ندارد. ابعاد مختلف یک مسأله، مانند تعریف مفاهیم اصلی، صورت و طرح مسأله، عوامل مؤثر بر وقوع و بروز مسأله و پیامدها و راه‌حل‌ها، به روشنی و به تفکیک ارائه نشده‌اند و خواننده اغلب باید این ابعاد را خود از خلال مطالب دریابد که برخی از این ابعاد نیز گاه از قلم افتاده و مطرح نشده‌اند.

۴-۴ - فصل‌ها و بخش‌ها فاقد شماره‌گذاری هستند. در آخر کتاب نمایه وجود ندارد. به منابع انگلیسی زبان، در متن به زبان فارسی ارجاع شده است؛ صحیح آن است که به همان زبان اصلی باشد.